

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه، ۲۱ دسمبر ۲۰۲۱

دوکتور نوراحمد خالدی

معرفی اقوام عمده افغانستان

اول - پشتون ها

قسمت دوم

متن سخنرانی در کلب هوس

دولت و سیستم قومی و قبیله‌ای پشتون ها:

آیا سیستم قومی و قبیله‌ای پشتون‌ها ناشی از عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی آنهاست و یا برعکس این سیستم قومی و قبیله‌ای مبنای تشکل اجتماعی، آن‌ها بوده مبنای قدرت سیاسی آن‌ها را تشکیل می‌دهد؟

در بیست سال دولت جمهوری اسلامی همه روزه در مطبوعات و رسانه‌های تصویری و رادیویی و اینترنتی به اصطلاحات حکومت قبیله، فاشیزم قبیله‌ای، افراد قبیله، برداشت‌های قبیله‌ای، قوم‌انحار و انفجار در اشاره به قوم پشتون، دولت‌مردان پشتون، پشتون‌ها در مجموع بر می‌خوریم. مدعیان این برداشت‌های قوم پرستانه عمدتاً کسانی‌اند که از لحاظ سیاسی در اطراف شورای نظار و حزب جمعیت اسلامی حلقه زده‌اند و یا حامیان سیاسی آن‌ها مانند حزب وحدت محمد محقق می‌باشند. در عین زمان، اکثر نوشته‌ها و تبصره‌ها در مورد تاریخ، ساختار و روش دولت‌های گذشته افغان در سال‌های اخیر توسط محققین هزاره مقیم ایران، یا درس‌خواندگان هزاره در ایران منتشر شده‌اند. بر علاوه از علایق و همبستگی‌های مذهبی شیعه که هزاره‌های ما را با ایرانی‌ها نزدیک می‌سازد، با توجه به عدم دسترسی به زبان انگلیسی و سایر زبان‌های اروپایی، تمام مأخذ این نویسندگان آثاری است که یا توسط دانشمندان ایرانی نوشته شده و یا توسط آن‌ها بصورت انتخابی ترجمه شده‌اند. از این جاست که خواننده به آسانی می‌تواند تأثیرات شوونیستی ناسیونالیزم ایرانی ضد عرب، ضد افغان و ضد ترک را در نوشته‌های آن‌ها مشاهده کند بخصوص بر ضد افغان‌ها و کشور افغانستان، که ایرانی‌ها آن‌را کتله جدا شده از پیکر ایران بزرگ می‌دانند.

متأسفانه در نوشته‌ها، تبصره‌ها و موضعگیری‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی بسیاری از این محققین، سیاسیون و نویسندگان یک خصومت آشکاری در مقابل دولت‌های گذشته افغانستان به مشاهده می‌رسد. از نوشته‌ها و موضعگیری‌های این نویسندگان و فعالین سیاسی بر می‌آید که می‌کوشند برای خود یک محیط فرهنگی تازه‌ای ایجاد کنند. از این دیدگاه و از این هویت جعلی خراسانی و آریایی است که این نویسندگان برای تحقیر دولت‌های افغان از دولت قبیله و قبیله‌ای به تکرار یادآوری می‌کنند و افسوس خراسان بزرگ را می‌خورند. داکتر صاحب نظر مرادی قوم، اقوام، قبیله و قبایل را در حالت مفاهیم تحقیرآمیز بیان نشده "عقب افتاده"، "بی فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" و غیره به کار

می گیرد. این درست همان مفاهیمی است که استعمارگران انگلیسی در تفسیر و بیان جوامع سنتی آسیایی و آفریقایی از آن ها استفاده می کردند. این در حالی است که برای پشتون ها، همانند اعراب، تعلق داشتن به یک قوم و قبیله نشان افتخار، داشتن یک مقام بالای اجتماعی، وابستگی به یک نظام اجتماعی قانونمند، مسوولیت در مقابل یک نظم اجتماعی، اطاعت از یک نظم اجتماعی و غیره است که افراد خارج از این تعلقات را از این نعمت ها محروم می دانند. این نظم اجتماعی در جامعه پشتون را اصول "پشتونوالی" یا کود مدنی جامعه پشتون ها تنظیم می کند که خارج از محدوده احکام "شریعت اسلامی" در جامعه عمل می کند. اولیور روی جامعه شناس فرانسوی می نویسد: "این امر ناشی از تفسیر جداگانه و متفاوت از احکام شریعت نبوده بلکه دو سیستم مثبت اند که در مقابل هم واقع شده، هر کدام برداشت جداگانه از یک نظم اجتماعی را انعکاس می دهند [اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، متن انگلیسی، چاپ دوم، یونیورسیتی کمبرج، ۱۹۹۰م ص ۳۶]."

روابط با اقوام ساکن کشور:

در این جای شکی نیست که سلاطین افغان از جمله امیر عبدالرحمن خان و سلاطین قبل و بعد خانواده او افراد مستبدی بودند. این استبداد بالای تمام مخالفین بالذات و بالقوه صرف نظر از قوم و نسب اجرا می گردید. بسیاری بزرگان قوم پشتون از خانه و ماوای خود به سایر نقاط کشور تبعید شدند. حتی در زمان نادر خان و برادران او اشخاصی مانند ملک قیس از مردم خوگیانی ننگرهار در تبعید در سایر نقاط کشور به سر می بردند.

در سال های نزدیک حملات طالبان و کشتار مردم هزاره در یکاولنگ و بامیان و مزارشریف را می توان ناشی تعصب مذهبی ضد شیعه که با تعصب قومی آن ها گره خورده، دانست. همچنان آتش زدن باغ ها و مزارع مردم شمالی توسط طالبان از جنایات دیگری است که لکه ننگ آن بر جبین طالبان برای ابد باقی خواهد ماند. اما رهبران طالبان کسانی هستند که بسیاری در کمپ های مهاجرین در ماورای خط دیورند زیر حاکمیت دولت پاکستان تولد و بزرگ شده و در مدرسه های دیوبندی ضد شیعه پاکستانی درس خوانده اند و در فرهنگ آنها اثری از وطن دوستی ملت افغان موجود نیست تا اقوام غیر پشتون ساکن افغانستان را با احترام به مذاهب آنها برادر خود بدانند.

باید بخاطر داشت که در طول نزدیک به سه صد سال حکومت های افغانستان از بدو تأسیس تنها دو واقعه را مؤرخین نوشته اند که در آن ها حکومت مرکزی با اقوام غیر پشتون درگیر شده اند: واقعه اول حمله امیر عبدالرحمن خان به هزاره جات، واقعه دوم حمله امیر عبدالرحمن خان به کافرستان سابق و معرفی دین اسلام به مردم این منطقه که امروز آن را به نام نورستان یاد می کنیم.

سؤال این است که آیا این دو لشکرکشی اعمال خصمانه فاشیستی قوم حاکم پشتون بالای اقوام غیر پشتون بوده اند و یا اقدامات یک دولت مستبد برای تحکیم قدرت مرکزی بالای ولایات و تضعیف و نابودی سیستم مسلط ملوک الطوائفی؟

در این شکی نیست که در حمله امیر عبدالرحمن خان به مناطق مرکزی افغانستان قوم هزاره کشور مورد ستم قرار گرفت جان و مال آن ها به وسیله ملیشه های قومی پشتون تاراج گردید در نتیجه این عملیات تعداد زیادی از خانواده های هزاره از مناطق مرکزی به سایر نقاط کشور، و خارج از کشور پراکنده شدند. این زیاده روی ها به حدی بود که بعد از عبدالرحمان خان پسرش امیر حبیب الله خان با صدور فرمانی خطاب به مردم هزاره از عمل پدر خود پوزش خواست و از آن ها دلجویی نمود که به خانه های خود برگردند.

اما در عین زمان این عمل امیر عبدالرحمن خان یک عمل فاشیستی یک قوم بالای یک قوم دیگر نبوده بلکه اقدام دولت مرکزی برای تحکیم و گسترش قدرت دولت به ولایات محسوب می گردد زیرا هزاره ها حاکمیت دولت مرکزی را قبول نداشته در مناطق خود خود مختاری می خواستند (کتاب خاطرات امیر

عبدالرحمن خان^۱، این اقدام عبدالرحمن خان هم تفاوتی با لشکرکشی احمد شاه مسعود در سال ۱۹۹۳م بالای هزاره ها و شیعه های در افشار کابل ندارد.

در واقعه افشار احمد شاه مسعود که وزیر دفاع حکومت برهان‌الدین ربانی بود، به حمایت نزدیکان خود مانند داکتر عبدالله، بسم الله خان و غیره مقاومت هزاره های افشار را در هم شکست و حاکمیت دولت را در افشار و غرب کابل تأمین نمود. اما در عین زمان قوای مسعود در جریان این لشکرکشی جنایات غیر بخشودنی را در افشار مرتکب شدند.

واقعه نورستان نیز ستم یک قوم حاکم بالای یک قوم محکوم نبوده، بلکه عبدالرحمن خان مانند هر سلطان مستبد مسلمان قبل از خود به گسترش اسلام در کشور پرداخته است.

در مورد روابط با هزاره ها محمد سعیدی در مقاله تحقیقی اش زیر نام "هزارستان، از اقتدار تا افتخار" ^۲ و داکتر سید عسکر موسوی در کتاب "هزاره های افغانستان" ^۳ چنین نوشته اند: "درویش علی خان هزاره که تا آخرین روزهای حیات احمد شاه ابدالی نایب السلطنه هرات بود در استحکام حکومت درانی‌ها در هرات نقش عمده‌ای داشته است.

الفنستون در کتاب "گزارش پادشاهی کابل" ^۴ می نویسد که در مراسم تاج گذاری احمدخان ابدالی نماینده‌گان اوزبیک‌ها، قزلباش‌ها، هزاره ها و تاجیک ها حضور داشتند.

آقای حمید مبارز رییس اتحادیه ژورنالیستان لست والی‌های احمد شاه بابا را در یک مصاحبه تلویزیونی چنین می‌خواند: "هرات، درویش علی خان هزاره، نیشاپور عباسقلی خان بیات، قلات اشرف خان غزایی، شکارپور دوست محمد خان کاکر، مشهد شاه رخ افشار (نواسه نادر افشار)، کشمیر خواجه عبدالله، پتیاله امیر سنگ، بلوچستان نصیرخان بلاض، پنجاب زین خان مهمند، سند نورمحمد خان سندی، دیره اسمعیل خان موسی خان، ملتان شجاع خان ابدالی و در مرکز دارالانشاء میرزا هادی خان قزلباش بود. به این ترتیب تنوع اقوام کشور را در اداره کشور در زمان احمدشاه ابدالی می‌بینیم".

شیوه حکومت داری و رفتار سلاطین پشتون:

آیا شیوه حکومت‌داری پشتون ها از شیوه های متداول زمان در کشورهای همسایه متفاوت بود؟ دولت‌های پشتون با سایر اقوام و ملل زیر قیمومیت خود چه کردند؟ بیایید شواهد حکومت داری سلاطین پشتون را مرور کنیم:

● با لشکر کشی شاه محمود هوتکی پسر میرویس‌خان به ایران و اشغال اصفهان در سال ۱۷۲۲م که شاه حسین صفوی تاج و تخت ایران را به او واگذار می‌کند امپراطوری دوصد ساله صفوی سقوط می‌کند. شاه محمود هوتکی بر خلاف رسم سلاطین فاتح در فارس از کشتن شاه حسین صفوی و خانواده اش ابا و ورزیده آن‌ها را تحت نظارت نگه می‌دارد.

● شاه محمود هوتکی برای کسب دوستی با فامیل شاهی صفوی با دختر خواهر شاه حسین صفوی ازدواج کرد و.

● بعد از فتح دهلی احمد شاه درانی از سرزمین هند مالیات می‌گرفت، اما با حاکم هند روابط حسنه برقرار نمود و دختر خاندان شاهی کورگانی (گوهرنساء) را برای پسرش تیمور شاه به زنی گرفت. دولت‌های درانی با خانواده شاهی مغولی روابط نسبتاً دوستانه داشت تا این‌که با ورود نیروهای انگلیس به هند خانواده شاهی مغولی هند به کلی منقرض شدند.

● احمد شاه به ارزش سیاسی ازدواج‌های خانواده‌گی با قبایل دیگر آگاه بود، از این رهگذر بر علاوه عقد دختر سلطان کورگانی با تیمورشاه، دختر شاه‌رخ میرزا نواسه نادرشاه افشار را نیز برای فرزندش تیمورشاه عقد کرد و بدینگونه بر استحکام موقف خاندانش افزود.

● احمد شاه شاه‌رخ نواسه نادر را به حکومت خراسان می‌گمارد.

● جورج فورستر انگلیسی^۵ که در زمان تیمورشاه از بنگال به لندن از طریق کشمیر، پشاور، کابل،

قندهار، هرات، مشهد و روسیه سفر می‌کند بعد از ارزیابی شرایط و احوال خراسان تحت حاکمیت دولت افغان در کتاب سفرنامه خود می‌نویسد که دولت افغان با مردم شیعه فارسی خراسان رفتار بسیار مناسب می‌نمایند و این مردم را در امور اجتماعی، مذهبی و فرهنگی خود کاملاً آزاد گذاشته اند در حالی که شیعیان افغان‌های سنی مذهب را حتی "مسلمان" هم قبول نداشتند. (جورج فورستر، چاپ لندن ۱۷۹۸م، جلد دوم ص ۱۴۸).

• در این زمان بر آسیای مرکزی خانواده جنیدی در بخارا حکم می‌راندند. این حاکمیت تقریباً از ابتدای قرن ۱۷ میلادی آغاز شده بود و تا زمان تیمور شاه فرزند احمد شاه دوام پیدا کرد. شمال افغانستان مورد حملات لشکریان جنیدی قرار داشت تا اینکه در سال دوم پادشاهی احمد شاه (۱۷۴۹م) "شاه ولیخان و زیر" به شمال کشور فرستاده شد و دولت جنیدی تعهد کرد که به سرزمین افغانستان حمله نکند و در مقابل دولت افغانستان تعهد نمود از آنان حمایت کند. در سال ۱۷۶۷ م طی موافقتنامه دریای آمو به عنوان سرحد افغانستان و امارت بخارا به رسمیت شناخته شد.

این شیوه حکومتداری احمدشاه ابدالی بی تأثیر از شیوه های دولتهای تاریخی پشتونها در هندوستان نمیتواند باشد. پشتونها قبل از تأسیس دولت افغانستان، بیش از چهار صد سال تجربه حکومت داری در هندوستان داشتند. از خلجی‌ها و لودپها تا شیرشاه سوری در هندوستان حکومت کردند و حکومت آنها از بنگال تا کابل و قندهار امتداد داشت. تا امروز مردم هندوستان از زمامداری آنها با احترام یاد میکنند. قبلاً هم پشتونها بودند که به عنوان نظامیان غوری‌ها اسلام را در شمال هند گسترش دادند. در مساجد دهات مناطق پشتون‌نشین افغانستان با چشم‌دید نویسنده تا سال‌های ۱۹۶۰م کتاب‌های بوستان و گلستان سعدی به اطفال تدریس می‌شد و اشعار حافظ حفظ می‌گردید.

شیوه حکومت داری و رفتار سلاطین ممالک همسایه:

در مجموع شیوه های حکومتداری پشتونها نه تنها از سلاطین سایر ملل هم عصر خود بدتر نبود بلکه در موارد بسیاری بهتر و عادلانه تر هم بود. این موضوع با یک مرور مختصر به شیوه های حکومتداری سلاطین و سلسله‌های کشورهای همسایه روشنتر می‌گردد. مثال‌های آتی نمونه‌هاییست از شیوه‌های حکومتداری در ممالک همسایه:

- شاه اسماعیل موسس سلسله صفویه در سال ۹۱۶ ه.ق (۸۸۹ شمسی) با لشکر بسیار به خراسان تاخت و شیبانی‌خان اوزبیک کشته شد جسدش را نزد شاه اسماعیل بردند دستور داد سرش را از تن جدا کردند و پوست سرش را پر از گاه کرده برای سلطان بایزید دوم عثمانی فرستادند و استخوان سرش را طلا گرفتند و از آن برای شاه اسماعیل جام ساختند (دانشنامه آریانا، شیبیک خان اوزبیک)؛^{vi}
- شاه اسماعیل دستور داد درباریان گوشت‌های جسد شیبانی‌خان اوزبیک را بخورند؛
- شاه عباس کبیر چشمان پسرانش را کور کرد؛
- شاه عباس کبیر دستور داد شاهزادگان را به چرس و بنگ معتاد کنند و در میان زنان پرورش دهند تا کسی برای پادشاهی او خطر ایجاد نکند. سلاطین صفوی از این سیاست زاده شدند؛
- شاه عباس صفوی برای ایجاد مانع بر سر راه اوزبیکان چندین هزار خانوار کرد را از آذربایجان غربی و کردستان به خراسان کوچاند (هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران ص ۶۳)؛^{vii}
- شاه عباس در گذار زنده‌گی یکی از فرزندانش را کشت و دو تن دیگر را کور کرد.
- تنها یک اتفاق تاریخی بود که باعث شد خود عباس از دچار شدن به سرنوشت عموها و دیگر خویشانش که حداقل نه تن از آنان توسط عموی تاجدارش اسماعیل دوم کشته یا کور شده بودند، نجات یابد؛
- نادر قلی بیگ افشار بعد از این که موفق می‌شود افغان‌ها را از ایران بیرون کند شاه طهماسب را دستگیر می‌کند و خودش مدعی حکومت می‌شود. پسر او را که طفلی بود به عنوان جانشین او تعیین

- می‌کند و چون نمی‌تواند چیزی را اداره کند خودش امورات را بر عهده می‌گیرد؛
- نادر قلی بیگ افشار در سال ۱۱۴۸ در دشت مغان اعلام سلطنت کرد و انقراض صفویه را در شورایی اعلام کرد. البته برخی اعضاء در این شورا بودند که مخالفت کردند که نادر آن‌ها را کشت؛
 - نه سال بعد نادر افشار به هندوستان حمله کرده دهلی را تاراج و مردم مردم دهلی را قتل عام می‌کند (۱۷۳۹م)؛
 - نادر شاه افشار گرچه در اوایل محبوب بود اما در اواخر زمامداری خود بسیار خشن شده بود که حتی دستور کور کردن فرزند خود رضاقلی میرزا را صادر کرد؛
 - نادر تا سال ۱۱۶۰ قمری زنده است و قدرت را در دست دارد و عمده حکومتش به درگیری با عثمانی و شورش‌های داخلی گذشت، آن قدر شورش اتفاق افتاد که دیوانه شد؛
 - بعد از به قتل رسیدن نادر شاه افشار يك برادرش خود را شاه خراسان خواند و دیگری او را کور کرد و سپس مردم هر دو را از میان برداشتند؛
 - شاهان ایران بسیار بی‌رحم بودند و هر چه که میزان قدرت آن‌ها بیشتر بود این بی‌رحمی بیشتر می‌شد، در نتیجه پس از هر شاه قدرتمند شاهان ضعیف ظاهر می‌شدند؛
 - در خراسان علیقلی‌خان افشار (برادرزاده نادر) بسیاری از اولاده و خانواده نادر را قتل عام کرد و خود را "عادلشاه" نامید و شروع به حکومت کرد؛
 - علی‌قلی‌خان افشار که مردی خونریز و عیاش بود، محمدحسن خان قاجار را شکست داده، پسرش آقامحمد خان را مقطوع‌النسل کرد؛
 - علیقلی‌خان افشار سرانجام توسط برادر خود ابراهیم خان، کور و سپس کشته شد؛
 - نوه نادر به نام شاهرخ میرزا که توسط احمد شاه ابدالی به ولایت مشهد رسیده بود توسط نزدیکان خود یکسال بعد مخلوع و کور شد اما دوباره به قدرت رسید، شاهرخ نابینا چهل و هشت سال سلطنت کرد اما فقط بر خراسان؛
 - بعد از نادر مناطق مختلف ایران از هم جدا شده بودند تا اینکه "کریم خان زند" یکی از قوماندان‌های با تدبیر نادر در سال ۱۷۵۷ م به این پراکنده‌گی خاتمه داده و به نام "وکی الرعی" یا قدرت را به دست گرفته، حکومت مرکزی زندیه به وجود آورد؛
 - پس از مرگ کریم خان زند، آقامحمدخان قاجار به قدرت رسید و به خراسان حمله کرد. نادر میرزا فرزند شاهرخ، پدر پیر و نابینا را در دست آقامحمدخان رها کرد و به افغانستان گریخت. آقامحمدخان شاهرخ را با شکنجه کشت؛
 - نادر میرزا فرزند شاهرخ در زمان فتحعلی شاه ادعای سلطنت کرد که دستگیر و کور شد، زبانش را بریدند و او را کشتند؛
 - در ترکیه عثمانی رفتار سلاطین از این هم بدتر بود. سلاطین عثمانی بعد از به قدرت رسیدن تمام برادران خود را، حتی کودکان شیر خواره را، در حرمسرا می‌کشتند تا رقیبی برایشان موجود نباشد؛
 - از آنجاییکه سلاطین عثمانی در حرمسراهای خود ده‌ها زن شرعی و غیر شرعی می‌داشتند تعداد برادرها بسیار زیاد می‌بود، این شاهزاده‌گان را با ریسمان‌های ابریشمی خفک می‌کردند؛
 - در سال‌های اخیر امپراطوری عثمانی این رواج کشتن برادران کودک و نوجوانان به زندانی کردن عمری آن‌ها در "قفس‌های طلایی" در داخل حرمسرا مبدل گردید؛
 - در هندوستان اورنگزیب برادر خود را کشت و پدر خود شاه جهان را زندانی کرد.

رفتار زمامداران غیر پشتون در افغانستان:

بسیاری افغان‌هایی که در سال‌های ۱۹۹۲-۹۳م در کابل نبودند، یک تصویر روشن از وقایع جنگ‌های

تنظیمی در افغانستان ندارند و به درستی علل، عاملین و نتایج و عواقب این جنگ های خانمانسوز را که در آن ها خون های هزاران هموطن ما ریخته شد و هزاران خانواده بیگناه کشور را آواره و در بدر ساخت نمی دانند. در اینجا سعی شده خلاصه واقعات فوق از دیدگاه کسانی که در متن حوادث بوده اند بیان گردد، بخصوص از زبان، یا به قلم، نویسنده گان هزاره و یا سادات شیعه، دو قومی که که بزرگترین مصیبت ها نصیب آن ها شده است.

یک مرور اجمالی جنگ های تنظیمی بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی مطابق به ۱۹۹۲ میلادی که در همة آن ها حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری یک جناح متخاصم را تشکیل می داده وقایع آتی از همه برجسته تر نمایان می گردند:

- به توپ بستن چنداول از سوی نظامیان شورای نظار در خزان ۱۳۷۱؛
- وقایع ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ یا یک خانه جنگی به تمام معنی در خانه شیعیان یا کودتای حزب وحدت؛
- فاجعه افشار که به تاریخ ۲۱ دلو ۱۳۷۱ شمسی (فبروری سال ۱۹۹۳ م) بر مردم منطقه افشار کابل تحمیل شد، در واقع یکی از وحشتناک ترین و خونین ترین فاجعه ها در تاریخ معاصر افغانستان می باشد. استاد (صبح) در مقاله تحت عنوان "مستنداتی بر سه و نیم دهه جنایت و آدم کشی در کشور" در مجله انترنتی "اصالت" تاریخی ۱۴ اکتوبر ۲۰۱۳ می نویسد^{viii}: "این تراژدی غمناک که توسط اشخاصی چون، احمد شاه مسعود رهبر شورای نظار، عبدالرب رسول سیاف رهبر گروه اتحاد اسلامی، محمد قسیم فهیم رییس استخبارات حکومت ربانی، داکتر عبدالله رییس دفتر وزارت دفاع ملی و فرمانده لوای راکت، یونس قانونی قوماندان عمومی گارنیزون کابل و رییس عمومی سیاسی وزارت دفاع ملی، بسم الله محمدی مسوول و فرمانده میدان هوایی بگرام، سید حسین انوری، رییس شورای مرکزی حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی، اکبری و سید مصفی کاظمی از تنظیم وحدت، برای نابودی بخشی از مردم افغانستان که هزاره بودند، طراحی و اجرا شد و اکنون به عنوان جنایتی مسلم و انکار ناپذیر در حافظه تاریخ افغانستان درج شده است (استاد صباح، "اصالت" تاریخی ۱۴ اکتوبر ۲۰۱۳). (www.esalat.org). حزب وحدت عبدالعلی مزاری.

سید محمد علی جاوید می نویسد که "در اوایل خزان سال ۱۳۷۱ که سید منصور نادری به کابل آمد، تعدادی از نظامیان فرقه هشتاد که در کابل مستقر بودند، به استقبال سید منصور، مسلح به فرودگاه کابل رفتند. هر چند میدان هوایی در کنترل نیروهای جنرال دوستم بود، اما در اطراف میدان قوای مسعود استقرار داشتند. آنان نیروهای سید منصور را نگذاشتند مسلحانه وارد میدان شوند و در نتیجه جدال لفظی، میان آن ها بر خورد نظامی پیش آمد و به زودی این جنگ تا حوالی تایمی و کارته پروان گسترش یافت. متأسفانه هر دو طرف غیر نظامیان را دستگیر می کردند. افراد مسعود هرکسی که قیافه هزارگی داشت به ظن اینکه از هزارگی های اسماعیلی و طرفدار فرقه ۸۰ است بازداشت و زندانی می نمودند و نیروهای فرقه ۸۰ هم هرکس شباهتی با تاجیک داشت به حبس می انداخت. در نتیجه تعدادی از هزاره های حزب وحدت و حرکت اسلامی توسط نیروهای مسعود به حبس رفتند (محمد علی جاوید، جمهوری خراسان، ۲ دلو ۱۳۹۴). ix

آیا دولتهای قبیلوی منحصر به پشتونها بود؟

نویسندگان هزاره و تاجیک با به کار بردن اصطلاحات دولت قبیله، دولت قبیلوی به مفهوم تحقیر آمیز آن ها در معرفی دولت های افغان، فراموش می کنند که تمام دولت های قرون نهم و ماقبل مانند بابری ها، تیموری ها، صفوی ها، افشاری ها، زندی ها، قاجاری ها و امثال هم، در تمام کشورهای همسایه طوری که از نام های آن ها پیداست، دولت های متکی بر مناسبات قومی و قبیلوی بوده اند. حتی اکثر سلاطین کشورهای شمال اروپا باهم روابط فامیلی و قومی داشتند. نزدیک به یکصد سال بعد از احمد شاه ابدالی دولت های اروپایی در قبضة یک فامیل بود که اعقاب ملکه ویکتوریای انگلستان (۱۸۳۲-۱۸۳۲)

۱۹۰۱م) و کریستیان نهم پادشاه دنمارک (۱۸۱۸-۱۹۰۶م)؛ خانواده‌های سلطنتی انگلستان، بلجیم، دنمارک، لوکزامبورگ، ناروی، سویدن و هسپانیه را حتی امروز در قرن بیست و یکم تشکیل می‌دهند. اکثر این نویسنده‌گان شرایط موجود در سرزمینی را که امروز کشور افغانستان می‌شناسیم در زمان ایجاد آن کاملاً نادیده گرفته این حقیقت را کتمان می‌کنند که احمد خان ابدالی بنای حکومت را در سرزمینی گذاشت که طی بیشتر از دو قرن قبل از آن فاقد هر گونه حکومت و حاکمیت خودی و باجگاه بیگانگان بود. حتی سرزمین خراسان که این نویسنده‌گان سنگ وفاداری به آن را به سینه می‌زنند، در زیر سم اسب‌های سلاطین غیر خراسانی؛ مغول‌ها، تیموری‌ها، صفوی‌ها و اوزبیک‌ها قرار داشت و مناسبات مستبدانه قبیله‌ی فیودالی مشخصه تمام این دولت‌ها بود و بخصوص در ایران با تعصب افراط‌آمیز مذهبی شیعه در زمان صفوی‌ها مدغم گردیده بود. نادرقلی افشار که اخیراً او را نویسنده‌گان هزاره ما به عوض ایرانی "خراسانی" خطاب می‌کنند، در حقیقت آخرین زمامداری بود که از خراسان برخواسته بود، در قوم ترکمن بود که اجداد او از جاهای دیگری به خراسان کوچیده بودند. این شخص آنقدر خشن بود و بر اطرافیان خود ظلم روا داشت که حتی پسر خود را کور کرد تا اینکه محمد خان قاجار یکی از نزدیکترین رجال او سرش را از تنش جدا کرد و بعدها کریم خان زند میت بی‌سرش را از گور بیرون کرده به دور انداخت.

منتقدین هزاره و تاجیک دولت‌های افغان اوایل قرن هژدهم تا شروع قرن بیستم را با معیارهای قرن بیست و یکم ارزیابی کرده فراموش می‌کنند که در آن زمان داشتن اسم معین، حدود اربعة معین و فرهنگ معین مشخصه ایجاد دولت‌ها نبودند. از اصطلاح حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی در آن زمان خبری نبود. در چنین شرایطی بود که احمدخان ابدالی دولت افغان را تأسیس و آن را به یک امپراطوری بزرگی مبدل می‌کند که از نیشاپور تا کشمیر و سند وسعت داشت. مبرهن است که اساسات دولت افغان را نظام اجتماعی قبیله‌ی پشتون که بر مبنای پشتونولی، یا کود مدنی جوامع پشتون‌ها، استوار بود موازی به احکام شریعت اسلامی تشکیل می‌داد. مگر می‌توان انتظار داشت که در سال ۱۷۴۷م احمد شاه ابدالی یک قانون اساسی جفرسونی تدوین می‌کرد یا اصول دموکراتیک حاصله از انقلاب کبیر فرانسه را که بیش از سی سال بعد معرفی گردید در سرزمین‌های تحت قیمومیت خود تطبیق می‌کرد؟ در شرایط آن زمان "پشتونولی" یا کود مدنی قبایل پشتون یک نظم اجتماعی منحصر به فرد زمان خود را به جامعه عرضه می‌کرد که در کنار احکام شریعت اسلامی، برای اداره امور دولت به مراتب دموکراتیک‌تر از شرایط حاکم بر کشورهای همسایه بود که بر اساس اراده مطلقانه حکام زمان و شریعت اسلامی اداره می‌شدند.

پایان

ⁱ سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان و تاریخ افغانستان از ۱۷۴۸ تا ۱۹۰۰م، به کوشش ایرج افشار سیستانی، موسسه نسل دانش، تهران ۱۳۸۹

ⁱⁱ محمد سعیدی "هزارستان، از اقتدار تا افتخار"، مجله انترنتی هزاره

ⁱⁱⁱ دکتر سید عسکر موسوی، "هزاره‌های افغانستان"، پوهنتون کمبری ۲۹ جنوری ۲۰۰۹.

^{iv} مونت سٹیوارت الفنتون، "گزارش پادشاهی کابل و متصرفات در فارس، تاتاری و هندوستان، لندن ۱۸۴۷

^v جورج فورستر، *یک سفر از بنگال به انگلستان از طریق شمال هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه*، چاپ لندن ۱۷۹۸م،

^{vi} محمد مهدی، دانشنامه انترنتی آریانا، *شیبیک خان اوزبیک*.

^{vii} هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران

^{viii} استاد صباح، "مستندات بر سه و نیم دهه جنایت و آدم‌کشی در کشور"، مجله انترنتی "اصالت" تاریخی ۱۴ اکتوبر ۲۰۱۳م.

^{ix} محمد علی جاوید، جمهوری خراسان، ۲ دلو ۱۳۹۴